

صاحب امتیاز: هیات الزهرا | سردبیر: سیدمحمدامین سپیده دم دبیرپرونده‌ویژه این شماره: مهدی فخرآبادی ویراستار: محمدحسین زاهدی مدیرمسئول: امیرحسین زیاری صفحه‌آرا: سعید بهنود تحریریه: محمدجواد شاکرآرانی، محسن کثیری، محمد شهیدی، علی رضانی، احسان ابوی، رضا صناعی پور، امیرحسین ذوالفقاری، محمدرضا قربانی

باتشکر از: علی منصوری

حسام الدین میرجلیلی، فرزانه لباف، امین بهجتی، عماد خالق پناه، سیدمحمد صالح میرشرقی، محمدجواد استقامت، محمدجواد اسلامی بیدگلی، سبحان رحمانی، متین کردسیچانی، سیدمحمدحسین قاسمی، علی مظفری، علیرضا محسنی، امیرحسین لطیفی، محمدحسین بهشتی جو، سعیدعلی هاشمی، جواد میرتیپوری، حسام نوری

H+

محسن کثیری



بیست و دومین اردوی سراسری پاپوس عشق

مشهد مقدس ثبت نام ویژه تمامی دانشجویان ثبت نام و اطلاعات بیشتر در ۲۳ الی ۲۶ بهمن ۱۹ الی ۲۹ آذر دانشگاه صنعتی شریف azzahraa.sharif.ir

| | | |
|-----------------------------------|-------------------------|---------------------------------|
| سه شنبه‌ها پس از نماز مغرب و عشاء | دوشنبه‌ها ساعت ۱۴ - ۱۶ | جمعه‌ها یک ساعت پیش از اذان صبح |
| هیات هفتگی | سلسله جلسات ازدواج موفق | مناجات سحر |



#پیشنهاد کتاب

کتاب حاضر که با موضوع حق گرایی و مصلحت اندیشی نگاشته شده است، ارتباط جنبش های دانشجویی با این مقوله را زیر ذره بین بررسی قرار داده و آن را آسیب شناسی می نماید.

مناقشه حق و مصلحت و بن بست جنبش دانشجویی

عماد افروغ
۵۰۰۰ تومان
سوره مهر



نویسنده با تاکید بر این نکته که مطالبه حق یکی از مهمترین رسالتهای جنبشهای دانشجویی است، به مساله مصلحت اندیشی پرداخته است. ابتدا پس از تفکیک دو معنای مختلف از مصلحت اندیشی (عرفی و دینی)، معنای عرفی آن را که به نوعی منفعت طلبی و عملگرایی و بی تفاوتی نسبت به نظام فکری و آرمانهاست، مورد نقد قرار داده و آسیب آن را برای نظام جمهوری اسلامی گوشزد می کند. در ادامه برای مصلحت اندیشی دینی نیز در حوزه عمل، روشها، ملاکها، حد و اندازه ها و نکاتی را بیان می دارد تا جلوی مصلحت اندیشی های افسار گسیخته و بی حد و حصر گرفته شود. ایشان در ادامه به بررسی جنبش های دانشجویی ۱۶ آذر ۱۳۳۲، ۱۳ آبان ۵۸ و جنبش عدالتخواهی پرداخته و به آسیب شناسی آنها می پردازد. نویسنده معتقد است که بزرگترین آسیب چنین جنبشهایی وصل شدن به گروههای سیاسی و جذب شدن در بدنه دولت می باشد. در نهایت به ذکر نکاتی جهت تداوم بخشیدن به این جنبش پرداخته و موانع نقد منصفانه را که مانع دستیابی به جامعه ای آرمانی می شود بر می شمارد تا با رعایت این نکات این جنبش دانشجویی از مسیر حق طلبی و آرمان گرایی منحرف نگردد.



#پیشنهاد فالو

مشهد جهان آرا در حین سقوط خرمشهر گفت بچه ها شهر سقوط کرد ایرانی نداره پیش میگیریم خواستون باشه ایماتون از دست نره ... ولی که چه قدر این جمله در جنگ اقتصادی روز درسته !!!

سید محمد مهدی میرباقری @mirbaqer_Lir

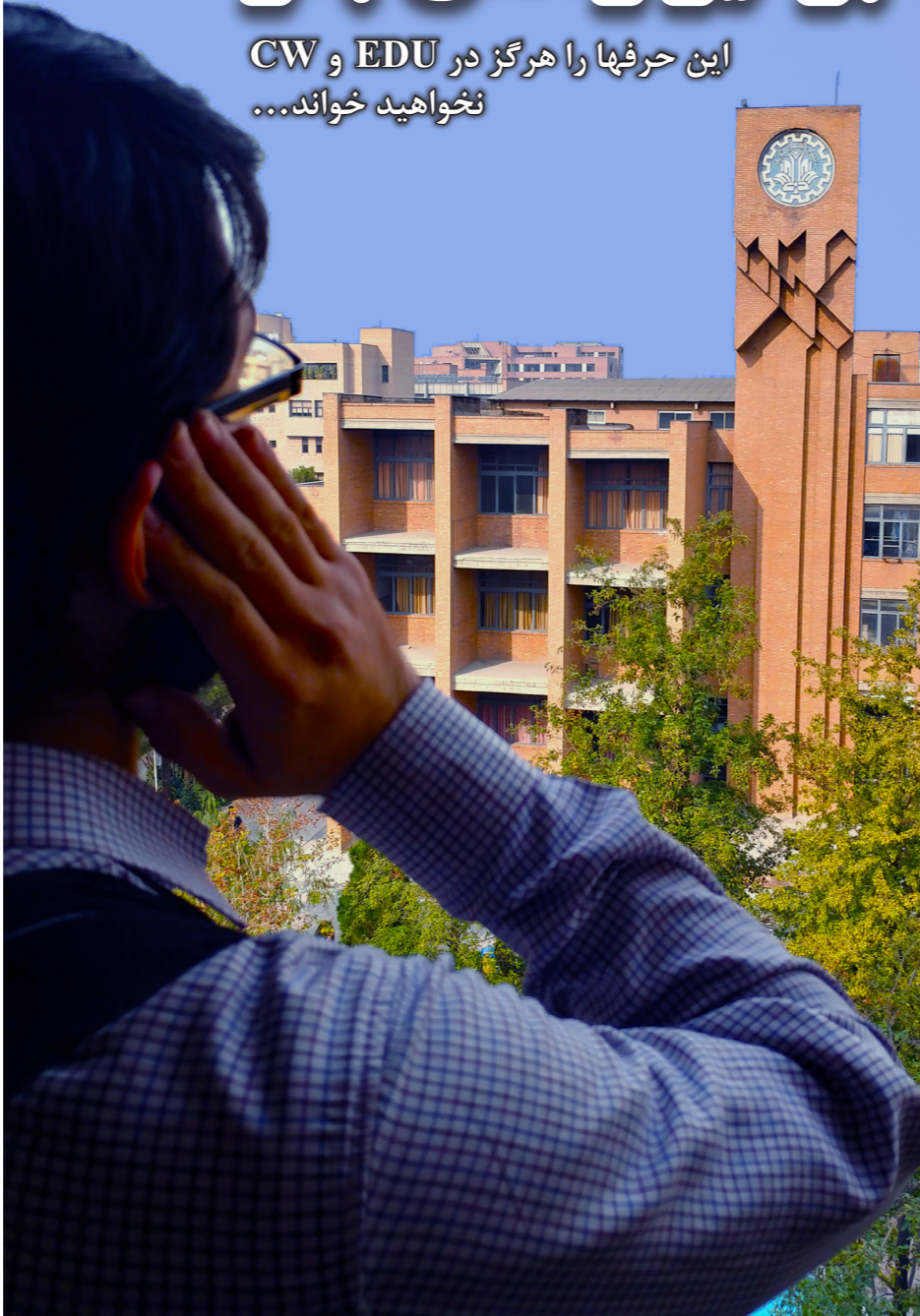
انقلاب اسلامی، گامی به سمت ظهور است. البته اگر کنار بکشیم، خداوند دست از هدفش بر نمی‌دارد؛ ما را کنار می‌گذارد (بستبدل قوما غیرکم) و این افتخار نصیب عده دیگری می‌شود

@Azzahraa_Hayat

نشریه فرهنگی اجتماعی هیات الزهرا | دانشگاه شریف

برخیز و اذان بگو

این حرفها را هرگز در CW و EDU نخواهید خواند...



عکس: سید بهنود

ای پادشاه خوبان...

دانشگاه شما هم در زمینه‌ی علمی و هم از لحاظ انقلابی و دینی موفق و پیشرو محسوب می‌شود...



سرباز شریف روزنامه

گفت و گو یی صمیمی و البته صریح با یکی از دوست داشتنی ترین های خانواده شریف!



این شماره نشریه حیات با افتخار تقدیم می‌شود به شهدای حادثه تروریستی اخیر چابهار شهید داریوش رنجبر شهید ناصر دزداده

سرمقاله

مهدی فخرآبادی



ما برای وصل کردن آمدیم

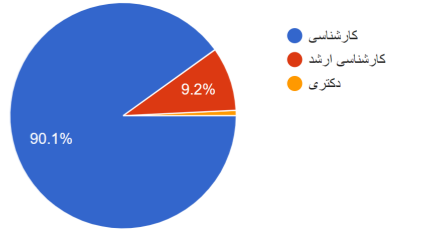
چند وقت پیش بود؛ فردی از دوستانم که از اعضای یکی از گروه‌های دانشجویی دانشگاه است، برگشت و به من گفت: تو نمی‌توانی هم عضو گروه ما باشی هم عضو فلان گروه؛ دوست دشمن ما «دشمن» ماست! در خاطر من هست یکی دیگر از دوستانم هم بعد از برنامه‌ی یکی از همین گروه‌ها می‌گفت: از پذیرایی این گروه استفاده نکن، اموالشان شبهه‌ناک است! به این فکر می‌کنم که راستی چه شد که کارمان به اینجا رسید؟ چه چیزی باعث شده ما دانشجویها نسبت به هم، چنین دیدگاهی پیدا کنیم؟ دیدگاهی که تاثیراتش در رفتار و گفتارمان هم آشکار شده‌است؛ این گروه برنامه آن گروه را تحریم می‌کند و آن گروه سعی دارد در برنامه‌ی این گروه اخلاص ایجاد کند؛ از نسبت دادن صفات و القاب مختلف که سواد و عقیده و ادب و حیا و ارزش‌های یکدیگر را زیر سوال می‌برد که دیگر نگوییم؛ در یک کلام چه شد که به یکدیگر به چشم «دشمن» نگاه کردیم؟

یاد صحبت یکی از بزرگ‌ترهای هیأت افتادم هنگامی که از خاطرات هیأت در سال ۸۸ تعریف می‌کرد؛ می‌گفت که عده‌ای با دستبند سبز پای دیگ می‌ایستادند و غذا می‌کشیدند برای عزادارها. فکر می‌کنم باید بین دشمن و کسی که صرفاً با ما هم‌نظر نیست تمیز قائل شویم. بدون شک یک راه درست بیشتر وجود ندارد؛ اما این باعث نمی‌شود کسی که «هم‌راه» ما نیست را تکفیر کنیم! اصلاً مگر بین کسانی که در یک مجموعه فعالیت می‌کنند اختلاف نظر وجود ندارد؟ چرا اختلاف‌های درون گروهی را دوستانه حل می‌کنیم اما به اختلاف‌های بین گروهی بیشتر دامن می‌زنیم؟ هیأت؛ جایی که بالذات از همه قشر افراد با هر عقیده و تفکری نه تنها در آن فعالیت می‌کنند بلکه با هم «رفیق» هستند!

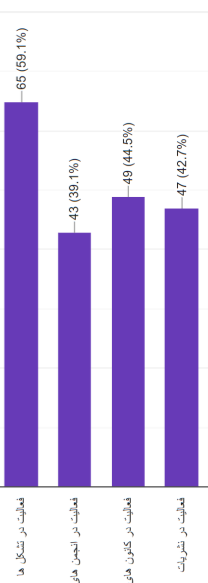
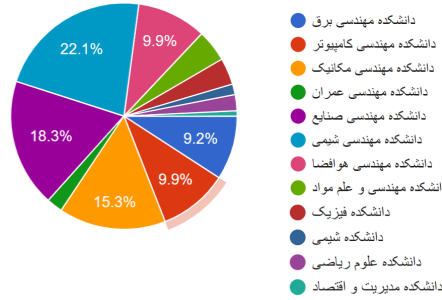
شاید بگویید این خط‌کشی‌های بین ما و گروه دیگر بر سر مسائل بنیادین است؛ اصلاً آب ما و آنها در یک جوی نمی‌رود؛ به نظرم در تعریف «مسائل بنیادین» باید تجدید نظر کنیم؛ شاید نگاهی به سیره‌ی معصومین برای ما راهگشا باشد.

هیأت دانشگاه فقط جایی برای برگزاری مراسم عزاداری یا چیزهایی مانند آن نیست؛ هیأت در زمینه‌های فرهنگی و مسائل اجتماعی کف دانشگاه هم فعال است؛ نمونه‌اش همین نشریه‌ی حیات؛ می‌خواهم این را بگویم که فکر نکنید به خاطر جنس کار هیأتی‌هاست که با یکدیگر جنگ و دعوا ندارند و با هر عقیده و سلیقه‌ای در کنار هم فعالیت می‌کنند؛ اینطور نیست؛ راز این موفقیت را فکر می‌کنم بتوانم در یک کلمه خلاصه‌کنم؛ «تعامل»! فکر می‌کنم تعامل حلقه‌ی گمشده‌ی فعالیت‌های دانشجویی دانشگاه باشد؛ تعامل هم که می‌گویم منظورم گفتگو و پذیرش است؛ یعنی هم به طرف مقابل اجازه‌ی صحبت کردن بدهیم، هم روی صحبت آن تفکر کنیم و فوراً در جهت مقابله برنخیزیم؛ جمله‌ای از شهید مطهری در ذهنم است با مضمون اینکه از راه‌های بهتر شناخته‌شدن اسلام بین دانشجویان، تدریس مارکسیسم توسط معتقد به مارکسیسم در دانشگاه‌هاست؛ قطعاً نه به این حدّت ولی مشابه می‌بینم مسأله‌ی خودمان را به این؛ به امید شنیدن و تحمل بیشتر در جهت آشکارشدن حق و حقیقت.

دانشجوی کدام مقطع هستید؟



دانشجوی کدام دانشکده هستید؟



فعالیت در کدام بخش ها را تا به حال تجربه کرده اید؟ (در صورتی که در هیچ کدام فعالیت نداشته اید این سوال را خالی بگذارید)

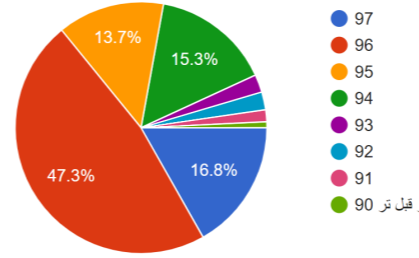
نظرات شما

انجمن علمی اکثر دانشکده ها کار علمی انجام نمیدن و بنظرم در اصل برای رونق کارهای علمی پژوهشی برای دانشجویان کارشناسی بهتر است زیر مجموعه معاونت پژوهشی تعریف بشه نه معاونت فرهنگی که تنها کارشون برگزاری جشن یلدا و نوروز باشه! و اینجوری باعث میشه دید به دانشجویها بده که رشته شون آینده داره. نکته بعدی هم اهمیت نداشتن فعالیت فوق برنامه غیرعلمی برای اساتید و حتی مخالفت با این فعالیت هاست. در صورتی که برای رشد مهارت های اجتماعی در این سن فعالیت دانشجویی بسیار لازم است. و دوستی ها و تفریحات سالم برای دانشجو بیشتر در گروه های مختلف دانشجویی شکل میگیرد.

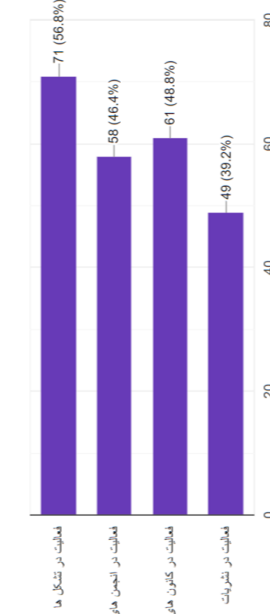
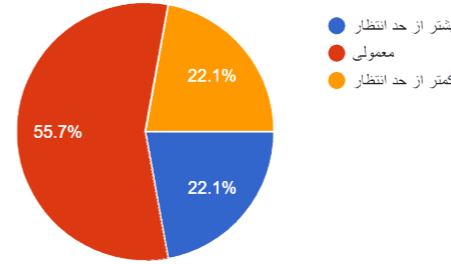
خوب است در کنار فعالیت های درسی دانشجویی فعالیت های فرهنگی مرتبط با آموزه های دینی جدی گرفته شود

دانشگاه فقط جای درس خوندن نیست. باید مهارت هایی در غیر از زمینه درسی نیز کسب کنند مثل کار اجرایی و مدیریتی و ...

ورودی چه سالی هستید؟

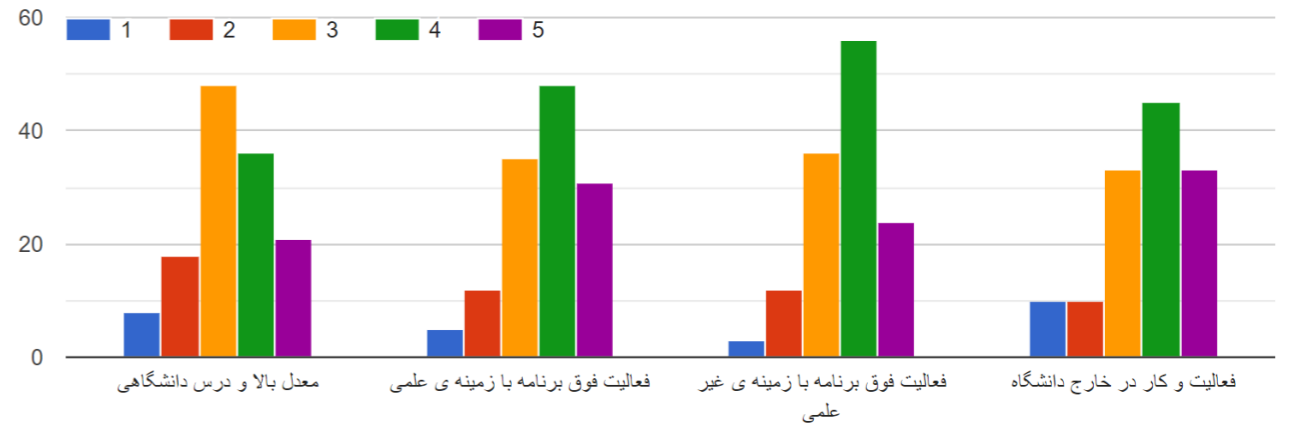


کمیت فعالیت های دانشجویان را چگونه ارزیابی می کنید؟



در دوران دانشجویی فعالیت در کدام بخش ها را ترجیح می دهید؟ (در صورتی که علاقه به شرکت در هیچکدام را ندارید، این سوال را خالی بگذارید)

با تعریف شما از موفقیت در زندگی، امتیاز هر کدام از موارد زیر را چند امتیاز از 5 امتیاز می دهید؟



برخیز و اذان بگو

یادداشت ویژه

محمد جواد شاکر ارانی

وقتی وارد دانشگاه شدم، مثل خیلی از دانش آموزهای دیگر می خواستم سرم به کار خودم باشد، کاری به کار جهان و مافیها نداشته باشم و سعی کنم گلیم خودم را از آب بیرون بکشم، حوادث و حواشی پرشمار سال ۸۸ هم به اندازه کافی توجیه فراهم می کرد که به راحتی بتوان قید هر آنچه بیرون دایره «من» بود را زد و پیله ای به دور خود بافت و نقش پسر خوب خانواده ها را بازی کرد. توصیه های خانواده و تغییر محیط زندگی و تحصیل و ده ها موضوع بزرگ و کوچک دیگر هم بدشان نمی آمد فاصله ای باشند بین من و غیر من. بخواهم صادق باشم، یک ترمی هم سعی کردم همینطوری سرم در لاک خودم باشد و عطای گلدسته رفتن را به لقای فلکش ببخشم، ولی هر چه بیشتر در ساختمان های قرمز این دانشگاه رفت و آمد کردم، بیشتر با خودم کلنجار رفتم که «این نیست آنچه باید.»

چرا دانشجو؟

در مورد تفاوت دانش آموز و دانش جو و مدرسه و دانشگاه تا دلتان بخواهد حرف زده و قلم ساییده شده. خلاصه که بخواهی بگویی، دانشگاه تشکیل شده از یک عده جوان پر شور و حرارت که از هر رنگ تعلقی آزادند؛ نه دغدغه کار و درآمد دارند، نه خانواده و فرزندگی که مسئولیت اداره آن دل مشغولی شب و روزشان باشد، نه عقد اخوتی که هر کار و حرفی را اول با معیار آن وزن کنند، نه آرمان ها و امیدهایشان بین واقعیات زندگی گم شده، نه امیدشان ترک آشیان کرده و نه مثل چندسال قبل نگران هزار چشمی که لحظه لحظه زندگی شان را قرار است پایش کند، به معنای واقعی خود را مرکز جهان می دانند و از سر سبز و زبان سرخشان بوی قرمه سبزی تا کیلومترها آن طرف تر می رود. اینها را که کنار هم می گذاری، نباید

دور از انتظار باشد که این الف بچه های سابق، دیگر آن طفل معصومی نباشند که نگاهشان به دهان بزرگترهاست و جهانشان را در کتاب و دفترشان تعریف می کنند. این بچه قرار است ببینند، بشنوند، مقایسه و تحلیل کنند، تصمیم بگیرد، عمل کند و یاد بگیرد، البته گاهی فلکی هم می بیند، ولی گلدسته را بعید است فراموش کند. این زنجیره دیدن تا فلک را هم از نزدیکترین جامعه اش شروع می کند، جایی که قرار است چندسال از بهترین خاطراتش را بین دیوارهای آن جا بگذارد، جایی که برای اولین بار به او طعم دیگری از زندگی چشاندن شده و منصف که باشد،

و همیشه یک نفر هست که عمل را انجام دهد. همه اینها را بگذاری کنار هم، دور از عقل نیست که نخواهد سری را که درد نمی کند، دستمال ببند، نخواهد حرف و حدیث بشنود، نخواهد وارد راهی شود که وقت خروج از آن، همان آدم سابق نیست و وجودش را در آن جا گذاشته است.

برخیز و اذان بگو

وقتی به اتفاقات مهم یک قرن اخیر در ایران و جهان نگاه می کنیم، کم نیستند جنبش ها و حوادثی که شروع آنها از دانشگاه و جوامع دانشجویی بوده، در حقیقت نگاه جامعه ای که به صورت عادی فرصت و حوصله و توان رصد و تحلیل اتفاقات را ندارد، به فرزندی است که در تنور دانشگاه قرار است خامی شان پخته شود و جامعه را به دنبال خود بکشاند، فرزندی که قرار نیست تحت تأثیر جو عمل کند و خودش را باید جو ایجاد کند. اگر دانش جو بعد از بیرون آمدن از دانشگاه، همان دانش آموزی باشد که صرفا معادلات بیشتری می تواند تحلیل و جهان را با مدل های دقیق تری توصیف کند، ولی درکی نسبت به پیرامونش نداشته باشد و خودش را جدا از دیگران بداند، یعنی یک جای کار می لنگد و دانشگاه برایش همان مدرسه ای بوده که فقط جایش عوض شده و محیطش کمی بزرگتر.

دوران دانشجویی به معنای واقعی کلمه همچون ابر می گذرد و تجربه ای است که دیگر تکرار نمی شود. پای صحبت هر کدام از بچه هایی بنشینیم که دستی بر آتش فعالیت دانش جویی داشته اند، احتمالا می گویند که با همه سختی ها و دوندگی ها، اگر به عقب برگردند، همین راه را انتخاب می کنند. اینقدر برای خودشان حجت و برهان در کنار خاطره و تجربه دارند که نتوانیم این حرف را پای تعصبشان بگذاریم. تجربه های نابی در توشه جمع کرده اند، تجربه هایی

از جنس فکر کردن در افقی بالاتر از خود، تجربه هایی از جنس به گلدسته رفتن و اذان گفتن برای یک شهر که سایه خواب غفلت بر آن سنگینی می کند. تصمیم و حرف و حرکت اشتباه زیاد داشته اند، ولی به راه بادیه رفتن را به از نشستن باطل تشخیص داده و به قدر وسع کوشیده اند برای چیزی که فکر می کنند درست است، برای چیزی که دلشان را ربوده، برای چیزی که مثل خوره به وجودشان افتاده و راحتشان نمی گذارد، برای چیزی که «من» شان را به «ما» تبدیل کرده، برای چیزی که به خاطر آن می توانند در آخر راه با خیال راحت بگویند «این ارزشش را داشت.»



که «این خاک دیگر جای ماندن نیست و در ساحل آن طرف قرار است قدم بیشتر دانسته شود». از سوی دیگر بازار استارت آپ و کارآفرینی و تدریس و کار پاره وقت اینقدر داغ شده که حرارتش حسابی دل او را قفلک دهد تا هر چه زودتر بخواهد وارد عرصه تجارت شود و مزه پول را زیر زبانش حس کند. اینها را هم اگر نادیده بگیرد، درس و تمرین و پروژه وقتی اکثر زمان مفیدش را غصب می کند، حق دارد اندک زمان آزادش را بخواهد به خودش اختصاص دهد. فضای مجازی هم به اندازه کافی دل فریب و وسوسه کننده شده که حیل اش کارساز بیفتد و خود را همه جهان نشان دهد تا فکر کند توییت و پست و نظرش کافی است

ای پادشاه خوبان...

مرور صحبت‌های مقام معظم رهبری در دانشگاه صنعتی شریف
پیرامون جنبش دانشجویی

گردآوری

علی رمضانی

انسان دو خصوصیت ممتاز را در تاریخچه‌ی این دانشگاه (شریف) مشاهده می‌کند؛ یکی خصوصیت علمی، یکی هم خصوصیت انقلابی و دینی. یعنی دانشگاه شما هم در زمینه‌ی تلاش علمی دانشگاهی و هم از لحاظ فعالیت‌های انقلابی و دینی یکی از دانشگاه‌های موفق و پیشرو محسوب می‌شود. در گذشته شهدای معروف و نام‌آوری داشته‌است؛ مثل «شهید عباسپور»، «شهید وزوایی»، «شهید شوریده» و خود «شهید شریف واقفی» در قبل از انقلاب. این‌ها هر کدام یک شهیدند؛ اما با شخصیتی کاملاً متمایز و درخشان.

شما دانشجویان عزیز در این دانشگاه و اساتیدتان، یک نمونه‌ی زنده و برجسته و عملی از به‌هم‌تنیدگی دین و علم هستید. حالا بعضی‌ها بنشینند سخنرانی‌کنند و داد بکشند که علم و دین با هم نمی‌سازند! صد ساعت سخنرانی، به قدر یک ساعت حضور شما بُرد علمی ندارد؛ چون شما هستید و حضور دارید. به نظرم رسید که موضوع بحث را یک موضوع صددرصد دانشجویی قراردهم و آن عبارت است از آنچه که امروز به آن، حرکت دانشجویی یا جنبش دانشجویی گفته‌می‌شود؛ یا به تعبیر بهتر و رساتری که می‌توان برایش انتخاب کرد: بیداری دانشجویی و احساس مسؤولیت دانشجویی. این مقوله‌ی بسیار مهمی است؛ جنبش دانشجویی یا به همان تعبیر درست‌تر: بیداری دانشجویی چیز جدیدی نیست؛ یک چیز مخصوص ایران هم نیست؛ چون همان‌طور که گفتیم، متعلق به محیط دانشگاه است. این بیداری، خصوصیتی دارد؛



آحاد دانشجو، هر تک تکی از این حرف‌هایی که می‌زند این‌طور است؛ نه، اما این رنگ غالب است. خصوصیت سوم، آزادی و رهایی از وابستگی‌های گوناگون حزبی و سیاسی و نژادی و امثال این‌هاست. در این مجموعه‌ی حرکت دانشجویی، انسان می‌تواند این خصوصیت را مشاهده‌کند که این هم یک شعبه از همان مصلحت‌گرایی است. غالباً در این‌جا از تقیداتی که معمولاً مجموعه‌های گوناگون سیاسی و غیرسیاسی برای افراد خودشان فراهم می‌کنند، خبری نیست و جوان حوصله‌ی این قیدوبندها را ندارد. خصوصیت چهارم، بر این حرکت فقط احساسات حکومت نمی‌کند؛ بلکه ضمن اینکه احساسات هست، منطق و تفکر و بینش و تحصیل و میل به فهمیدن و تدقیق هم در آن وجوددارد. البته شدت و ضعف دارد؛ گاهی کم و گاهی زیاد.

هر انسانی باید تلاش‌کند نیاز لحظه را بشناسد و آن را برآورده‌کند. اگر نیاز این لحظه‌ی تاریخ را نشناختید و آن را برآورده نکردید و فردا فهمیدید کار گذشته و دیر شده است؛ تاریخ و زمان و نیازهای جامعه این‌طوری است؛ و این آن چیزی است که جوان به‌خصوص دانشجو از عهده‌ی آن برمی‌آید؛ می‌تواند آن را بداند و می‌تواند عمل کند.

آینده متعلق به شماست. شما که امروز دانشجو هستید، اگر در این محیط، این پدیده را با همین خصوصیتی که گفتم و الا اگر این خصوصیات نبود، چیز دیگری خواهدشد و این برکات هم بر آن مترتب نمی‌شود عمل کنید، برکات وجود شما برای کشورتان، برای انقلابتان، برای آینده‌تان، برای تاریختان و در واقع برای خودتان -هم خودتان در دنیا، هم خودتان در پیشگاه عدل الهی ایجاد خواهدشد و کار بزرگ و زیادی را انجام داده‌اید.

عشق و علاقه‌ی من به دانشجو، بخش عمده‌اش ناشی از صفا و صداقت دانشجویست. این صداقت و صفا بایستی در یکایک دانشجویان حفظ‌شود. البته جنبش دانشجویی آفاتی هم دارد؛ باید حقیقتاً از این آفات پرهیز کنید و بترسید:

آفت‌ها

آفت اول، یکی از آفات حرکت دانشجویی این است که عناصر و مجموعه‌های ناپاب به آن طمع‌بورزند و بخواهند از آن سوءاستفاده‌کنند. مواقعی هست که یک انسان بد و یک نیت ناپاک می‌خواهد از یک نیت خوب، از یک انسان خوب، از یک حرکت خوب سوءاستفاده‌کند. دانشجویان باید مواظب باشند. نمی‌شود بگوییم کسانی مواظب دانشجویان باشند؛ این نقض غرض خواهدشد. خود دانشجویان باید مواظب‌باشند که انسان‌های بد نیت، تجمع‌های بد نیت، تشکیلات‌های بد نیت، مجموعه‌های بد نیت و بد سابقه و بد نام



نزدیک‌ننشوند. اگر هم می‌خواهند کار خیری بکنند، بروند خودشان کار خیر بکنند؛ به مجموعه‌ی دانشجویی کاری نداشته‌باشند. آفت دوم، یکی دیگر از آفت‌ها دور شدن از آرمان‌هاست. سالها قبل از انقلاب، یک واقعه‌ی جنایت‌آمیز در روز شانزده آذر اتفاق افتاد. آن روز به‌خاطر سخن حقی، اتفاقی در دانشگاه افتاد و به کشته‌شدن سه نفر انجامید. مسأله‌ی آن روز چه بود؟ ضدیت با آمریکا.

در آن چنان شرایطی، دانشجویان از آمدن معاون رئیس جمهور وقت آمریکا به ایران خشمگین‌شدند و خشمگینی خودشان را آن‌گونه نشان‌دادند که روز شانزده آذر شکل‌گرفت. الان هم از آن واقعه تقریباً چهل سال می‌گذرد، اما هنوز شانزده آذر هست. انقلاب اسلامی آمد و هندسه‌ی جغرافیای سیاسی کشور را به‌کلی عوض کرد. نسبت به گذشته، جهت سیاسی به‌کلی فرق کرده و با گذشته متفاوت شده‌است. ایران، پایگاهی برای توجه همه‌ی کسانی شده است که عقده‌ی فروخورده‌ای از سلطه‌ی آمریکا دارند. ملت‌های فراوانی هستند کم هم نیستند

که امروز از شعارهای ضد آمریکایی ایران خوشحال می‌شوند؛ در چنین شرایطی، حالا یک عده بیابند به‌عنوان دانشجو، نقطه مقابل حرکت شانزده آذر را علم‌کنند؛ یعنی گرایش به آمریکا تحت عناوین بسیار پوچ و سست و غیرمنطقی و غیرمستدل. این پشت‌کردن به جنبش دانشجویی است؛ این اصلاً جنبش دانشجویی نیست؛ این به‌کلی یک چیز دیگر است. مسأله‌ی مخالفت با آمریکا را در قالب‌های بسیار کوچک و سست و بی‌بنیاد جناح‌گرایی و امثال آن قراردهند، برای این که اصل قضیه را از بین‌ببرند؛ این نمی‌شود.

این از آفات جنبش دانشجویی است. پس یکی از آفات این جنبش، پشت‌کردن به آرمان‌ها، فراموش کردن آرمان‌ها و از یاد بردن آرمان‌هاست.

آفت سوم، یکی دیگر از آفات مهم جنبش دانشجویی سطحی‌شدن است. خصوصیت دانشجو، تعمق و تدقیق است. هر حرفی را که می‌شنوید رویش فکر و دقت کنید. چرا در اسلام هست که یک ساعت فکرکردن، ارزشش از عبادت سال‌ها بیشتر است؛ به‌خاطر اینکه اگر شما فکر کردید، عبادتتان هم معنا پیدا می‌کند، تلاش سازندگیتان هم معنا پیدا می‌کند، مبارزه‌تان هم معنا پیدا می‌کند؛ این برای جنبش و حرکت دانشجویی خطر است. باید فکر کرد. با فکر، انتخاب، انتخاب درست‌ی خواهدبود. اگر در انتخاب اشتباه هم بکنند، چنانچه انسان اهل فکر باشد با او راحت‌تر می‌شود حرف زد. آن آدمی که اهل فکر نیست، هرگونه انتخابی بکنند، اگر اندک خطایی در آن باشد، نمی‌شود با او حرف زد و منطقی صحبت کرد؛ تسلیم تعصب‌ها و ندانستن‌ها و جهالت‌های خودش است.

آفت چهارم، یکی دیگر از آفات، به دام احزاب و گروه‌ها افتادن است؛ که این را قبلاً هم گفتم. مواظب باشید، اختاپوس خطرناک احزاب و گروه‌های مختلف به سراغتان نیایند و شما را به‌دام‌نیندازد. از آن مجموعه‌ی آزاداندیش، اغلب خصوصیات مثبت را خواهند گرفت؛ که اگر این شد آن وقت انسان در خدمت دشمنان انقلاب قرار می‌گیرد و چیز خطرناکی می‌شود و زندگی و سرمایه و آینده‌ی انسان حقیقتاً به‌بادمی‌رود و انسان دچار حسرت می‌گردد.

نیازستان

محسن بارانی

در همیشه‌ی روزگار، انبوهی بسیار، نیاز اول و آخر آدمیزاد را پول دانسته‌اند و می‌دانند. درغیبت کبرای عشق، بر آن شدیم قنات(سرویس) نیازستان را راه بیندازیم تا شاید مطالبش اشارتی باشد به نیازستان جان من و تو...، آنجا که خضر عشق بیدار می‌شود تا پای بر هر جا بگذارد، سبز زندگی بروید...

چرا نیازستان؟

پاسخمان این است:

شاید این نام، نام دیگر انسان است؛

نیاز ذات من و توست. کافیتست لحظه‌ای بیندیشیم و دریابیم که چشمه‌ی نیازیم ما... از همین هوایی که نفس می‌کشیم تا... هوای مهر و اعتمادی که این روزها...

ما هرکداممان نیازستانیم وگرنه به خطاب عام نمی‌گفت: «یا ایها الناس انتم الفقرا الی الله والله هو الغنی الحمید»

و آنگونه که ما فقر مطلقیم، او غنای مطلق است.

و از آن رو فرمود الی الله... تا نشان دهد اگر بزرگترین نیازتان «غنا» است، راه کجاست؟ کدام سو؟!

هر کسی رویی به سویی برده‌اند

وان عزیزان رو به بی سو کرده‌اند

هر کبوتر می‌پرد در مذهبی

وین کبوتر جانب بی‌جانبی

ما نه مرغان هوا نه خانگی

دانه‌ی ما دانه‌ی بی‌دانگی

زان فراخ آمد چنین روزی ما

که دریدن شد قبادوزی ما...

یادمان باشد؛ برای راه‌یافتن به حریم حقیقت باید نخست حجابهایی از جنس تاریکی را کنار بزنیم بعد اگر کنار زیم و رفتیم و رفتیم تازه می‌رسیم به حجابهایی از جنس نور...

صد هزاران پرده دارد بیشتر

هم ز نور و هم ز ظلمت پیش در

بگذارید مثالی بیاوریم هر مومن به غیبی معجزه را می‌پذیرد و معجزه و پذیرش آن خیری است بی‌نهایت؛ اما همین نگاه می‌تواند دام اهریمن شود!!

همه‌ی ما در طول زندگی، در گرفتاری‌ها، غمها، قبض‌ها و... چشم‌براه معجزه بوده‌ایم و با تمام توان آن را طلبیده‌ایم و این امر گاه اینقدر تکرار شده که عادت‌مان شده‌است و در این چشم‌انتظاری و چشم

دوختن به معجزه‌ای که بیاید بزرگترین معجزه‌ی هستی را فراموش کرده‌ایم، آری «خود» مان را، ما یادمان رفته که بودنمان بزرگترین اعجاز است... اما ما به رغم همه‌ی مرگ‌ها از مرداب نیستی چونان نیلوفری پاکدامن سر برآورده‌ایم و ترجمان آفتاب شده‌ایم؛ ما همانندترین گل به خورشیدیم چرا که صبحگاهان با نفس او متولد می‌شویم...

پس بزرگترین اعجاز هستی را، خویشتن را، از یاد نبریم....

تنور دلتان داغ

نان عاشقی‌تان گرم...

